

اصلاح دینی روشنفکران روحانیون و مردم مذهبی

سؤال اول: آیا برای گذر به دموکراسی در ایران نیازمند مباحث نظری و فرهنگی هستیم؟

عبدالعلی بازرگان: هرچند فعالین سیاسی در عمل اجتماعی دموکراسی را تمرین و تجربه می کنند و همچنانکه در این سه دهه پس از انقلاب دیده ایم، عبرت می گیرند و به اختیار یا جبر زمانه، با تغییر مواضع طرفدار اصلاحات می شوند، اما مباحث نظری زمینه ساز تحولات است و تا بسترسازی های فرهنگی لازم انجام نشود و نهادهای مستقل مردمی و احزاب سیاسی جاده را هموار نکنند، دموکراسی تحقق پیدا نمی کند. به گفته شادروان شریعتی: «هرانقلابی پیش از آگاهی فاجعه است»، آگاهی نیز لاجرم نیازمند طرح مباحث نظری و بسط فرهنگ است که از روشنفکران آغاز می شود و به تدریج، همچون افکار آن معلم انقلاب، به طبقات دیگر سرایت می کند.

سؤال دوم: آیا در روند دموکراتیزاسیون به اصلاح دینی نیاز وجود دارد؟ چه ارزیابی در موقعیت کنونی نواندیشان و فعالین سیاسی این طیف دارید؟

بی تردید، آموزه های حوزوی ما چه شیعه چه سنی، از جهات بسیاری قابل مقایسه با آموزه های کلیسائی قرون وسطی می باشد و در همان فضای فکری شکل گرفته اند، اتفاقی که در عصر روشنگری غرب با رونسانس و مدرنیته افتاد و به حاکمیت ملت و حقوق بشر انجامید، هنوز در جامعه ما رخ نداده و هماهنگی و انطباقی که کلیسا با تحولات اجتماعی اروپا پیدا کرد هنوز در حوزه های علمیه ما پدید نیامده است. آموزش های کلاسیک و رساله های عملیه ما همچنان درجا می زنند و فقه سیاسی نیز، بخصوص در تشیع، به دلیل برکناری تاریخی روحانیون از قدرت فقدان میدان تجربه حکومتی برای این طبقه، فربه نشده است، پس از انقلاب نیز بدلیل اشتغال به کارهای اجرائی و دعوای حفظ قدرت، روحانیونی هم که ذوق و زمینه فکری چنین مباحثی را داشته اند فرصت مطالعه و تدوین چنین فقهی را نیافته اند.

موضوع حاکمیت ملت و دموکراسی به طور جدی در فقه و آموزه های حوزوی غایب است و به استناد این آموزه ها و احادیث و روایات پیراسته نشده، افراتیونی همچون داعش و طالبان و بوکوحرام به راحتی

می‌توانند اعمال جنایت آمیزشان را توجیه کنند، پس تا خانه تکانی اساسی و پاکسازی همه جانبه‌ای از این متون به کمک کتاب و سنت و عقلانیت مبتنی بر مصالح و مقتضیات زمانه نشود، امیدی به اصلاح اساسی در حوزه‌ها نمی‌رود.

در مورد روشنفکران دینی در ایران، آنها دیر زمانی است که راه دین شناسی خود را از روحانیت و حوزه‌هایش به کلی جدا کرده‌اند، اما این واقعیت را نمی‌توان انکار کرد که هنوز اکثریت مردم ایران مسلمان‌اند و تحت تأثیر روحانیون در مساجد و مراکز دینی قرار دارند و بسیاری از توده‌های مردم هنوز اهل تقلید و پیروی از رساله هستند، پس تا دامنه اصلاحات به حوزه‌ها کشیده نشود و نظام آموزش دینی در ایران از بنیاد تغییر نکند، امید به اصلاح دینی همچنان با اشکال اساسی مواجه خواهد بود. مشکل اصلی و تاریخی حوزه‌های علمیه ما پرداختن به فقه و اصول و کنار گذاشتن قرآن بوده و هست. به گفته علامه طباطبائی معروف‌ترین مفسر قرآن:

«علوم حوزوی به گونه‌ای تنظیم شده‌اند که به هیچ وجه به قرآن احتیاج ندارند، به طوری که شخص متعلم می‌تواند تمام این علوم را از صرف، نحو، بیان، لغت، حدیث، رجال، درایه، فقه و اصول فرا گرفته به آخر برسد، و آن گاه متخصص در آنها بشود و ماهر شده در آنها اجتهاد کند، ولی اساساً قرآن نخواند و جلدش را هم دست نزند! در حقیقت برای قرآن چیزی جز تلاوت کردنش برای کسب ثواب و یا بازوبندی فرزندان، که از حوادث روزگار حفظشان کند چیزی نمانده، اگر اهل عبرتی، عبرت بگیر» (تفسیرالمیزان، ۴۰ جلدی، ج ۱۰ ص ۱۱۷)

درست است که واژه دموکراسی در قرآن نیامده است، اما روح این واژه که دلالت بر حاکمیت انسان بر سرنوشت خود و آزادی انتخاب و اختیار می‌کند، حداقل در ۳۰۰ آیه قرآن به طور مستقیم یا غیر مستقیم احساس می‌شود و اصولاً نگاه قرآن به آزادی و حاکمیت ملت‌ها بر سرنوشت خویش، از زمین تا آسمان با آموزه‌های حوزوی فاصله دارد. اگر چنین انحرافی در قرون گذشته پیش نیامده بود، امروز شاهد اندیشه‌های قرون وسطائی در حوزه‌ها نبودیم.

اما این که نواندیشان و فعالین سیاسی در این مورد چه کاری کرده‌اند، درست است که به طور کلی نظریه پردازی‌های زیادی در این مدت شده و نوشته‌های ارزشمندی عرضه شده است، اما به طور خاص در زمینه «بازگشت به قرآن»، که از زمان سید جمال الدین اسدآبادی در سده اخیر آغاز شده بود، به عنوان اساس

اصلاح دینی، بسیار کم کار شده و در مواردی نیز کارهای انجام شده تأثیر معکوس هم داشته و به سست شدن این مبنا انجامیده است.

در نهضت مشروطیت، روحانیون روشنفکری چون آخوند خراسانی و علامه نائینی خود را نباختند، بلکه به اصلاح درون دینی پرداختند، حتی نائینی در برابر شعار وارداتی «آزادی، برابری، برادری» که ترجمه‌ای از زبان فرانسه بود، در کتابش آورده است که: هَذِهِ بِضَاعَتُنَا رُدَّتْ إِلَيْنَا (این ارزشها متعلق به خودمان است که به ما برگردانده شده) در واقع او چنین ارزشهایی را از ورای شاخ و برگ جاهل و خرافات حاکم بر حوزه‌های علمیه، در قرآن و سنت بخوبی می‌دید و آنها را از ارزشهای ممتاز دینی می‌شمرد. به نظر بنده اصل «بازگشت به قرآن» در دیدگاه روشنفکران مسلمان در این دوره مغفول واقع شده است و عمدتاً به «بدیل» هائی، که البته مغایرتی هم با قرآن ندارند، چنگ می‌زنند؛ شما حتماً تحلیل‌های یکی از معتبرترین روحانیون روشنفکر مخالف داخل وطن درباره داعش و زمینه‌های داعش پروری در متون حوزوی را خوانده‌اید، راه حل توصیه شده ایشان بازگشت به «حقوق بشر» است! درست است که حقوق بشر کلید مهمی بر این معضل است، اما در برابر حوزویانی که حقوق بشر را حربه آمریکا علیه کشورهای ضعیف شمرده و «حقوق بشر اسلامی» را مطرح می‌کنند، سخن شما بُردی ندارد، این که مسئله میان حقوق بشر مطرح در جهان با متون فقهی فرسنگ‌ها فاصله است، شکی نیست، اما وقتی قرآن و سنت پیامبر مشحون از آزادی، برابری و برادری انسانهاست، چرا به عنوان یک مصلح دینی به آن استناد نمی‌کنید؟

برخی روحانیون روشنفکر نیز به بدیل «معنویت و اخلاق» به طور عام پرداخته‌اند، گوئی ظرف دین به کلی خالی از این ارزشهاست و این زیبایی‌ها را باید از برون دین گرفت! درست است که عملکرد حاکمان در این سه دهه، بسیاری از مردم را به این نتیجه رسانده که آب معنویت و اخلاق درآموزه‌های دینی گرم نمی‌شود، اما مگرهدف اصلی قرآن سوق دادن انسانها به معنویات و رسالت پیامبر اسلام تکمیل مکارم اخلاق نبوده است؟

بدیل دیگر بازگشت به قرآن، بازگشت به عرفان و تصوف و مولوی شناسی است، از قضا حافظ و سعدی و مولوی محصول دوران مغولان و خشونت و خون و خرابی و خرافات بودند، دورانی که باطن دین و جنبه‌های لطیف آن خریدار زیادی داشت. بی جهت نیست که پس از انقلاب، اقبال مردم در داخل و خارج کشور به چنین محافلی چشمگیر شده و نظام را به مقابله با آنها مصمم کرده است. آن ادیبان عارف که افتخار بشریت هستند، خود پرورده دامن قرآن و سنت بودند و ابیاتشان آیاتی از ایمان به آن مکتب است. اقبال مردم به این

بزرگان نیز، درعین ادبارشان از دین دولتی و قرائت فقهاتی فرادست آن، نشان می‌دهد که مردم از خدا و معنویت قهر نکرده‌اند، بلکه بیزاری آنها از دین فروشی و ریاکاری است. اما احساس سبکباری کردن و لذت بردن از معانی لطیف و بلیغ این سخنان، جای کتابِ راهنمای عمل نازل شده از آفریدگار عالم و آدم و سنت پیامبرِ رحمه للعالمین را نمی‌گیرد، عاشق عارفان شدن خوب است، ولی به قول مولوی:

عشق آن زنده گزین کو باقی است	از شراب جانفزایت ساقی است
عشق آن بگزین که جمله انبیاء	یا فتند از عشق او کار و کیا
تو مگو ما را بدان شه بار نیست	با کریمان کارها دشوار نیست

سؤال دوم: آیا در روند دموکراتیزاسیون به اصلاح دینی نیاز وجود دارد؟ چه ارزیابی در موقعیت کنونی نواندیشان و فعالین سیاسی این طیف دارید؟

ببینید ما در نهضت مشروطه، نهضت ملی زمان دکتر مصدق و در انقلاب سال ۵۷ شاهد حضور روشنفکران مذهبی و حتی روحانیون سرشناسی در کنار روشنفکران عرفی بودیم که هیچکدام دست رد به سینه هم نمی‌زدند و به خاطر هدف مشترکی همکاری هم می‌کردند. اما پس از انقلاب، باز تولید استبداد، با انحراف از آرمانهای اولیه آن، همچون دینامیتی که در ساختمانی کار گذاشته باشند، بنای وحدت را منفجر کرد و اجزای آن را از هم پراکنده ساخت. شوربختانه همه این تفرقه آفرینی‌ها هم به نام دین تمام شد و فضائی به وجود آورد که موجب فاصله گرفتن طیف روشنفکران عرفی از هرچه نام دین داشت گردید و در مواردی نیز ترکش خوردگان از انقلاب را به ضدیت شدید با دین کشاند.

متأسفانه روشنفکران عرفی ما اطلاعاتشان از دین بسیار اندک و در حدّ شرعیاتی است که در مدرسه خوانده‌اند؛ آنها عملکرد روحانیون به قدرت رسیده را به حساب دین می‌گذارند و مواضع افراطی ضددینی می‌گیرند، در چنین شرایطی بدیهی است که فاصله‌ها بیشتر و صف‌ها جداتر می‌شود، من در شرایط حاضر چشم انداز روشنی در آینده نزدیک نمی‌بینم، مگر آنکه در عمل اجتماعی این ضرورت اتفاق بیفتد. مسئله اصلی مرز میان ملیت و مذهب است که باید مشخص گردد؛ چه خوشمان بیاید چه نیاید، ملت ما هویتی دو گانه در ملیت و مذهب دارد، پهلوی‌ها می‌کوشیدند هویت مذهبی را تضعیف کنند و روحانیون، پس از آنکه آقای خمینی ملی‌گرائی را خلاف اسلام و جبهه ملی را مرتد اعلام کرد، بر حذف هویت ملی اصرار دارند! و صد البته هر دو آب در هاون کوبیده و می‌کوبند، اما مصدق، که در سالگرد شدن صنایع نفت به رهبری او

هستیم، می گفت: «من ایرانی و مسلمانم و برعلیه هرآنچه که ایرانیت و اسلامیت را تهدید کند تا زنده هستم مبارزه خواهم کرد».

فروردین ماه ۱۳۹۴

منبع: نشریه میهن

<http://mihan.net/1394/01/12/216/>